

در عظمت ماه ذی‌الحجه

در نماز 10 شب اول ذی‌الحجه، آیه‌ای خوانده می‌شود که حضرت موسی به کوه طور می‌روند و حضرت هارون را به جای خودشان مستخلف می‌کنند، این نشان‌دهنده‌ی عظمت این ماه است. خود منسک حج از یک طرف، عید قربان و عید غدیر از طرف دیگر. این‌ها خیلی مهم اند. عید اکبر شیعه در این ماه است. عید به این نیست که صرفاً تعطیلی باشد و خوشحال باشیم! بالاخص عید قربان و عید غدیر که هشت روز اختلاف دارند و بالاخره یکی‌شان تعطیلی خوبی می‌دهد! اما خب نباید گول این چیزها را خورد!

ماه‌های مهمی‌اند بالاخص ماه ذی‌الحجه، اعظم ماه‌ها بوده برای سیر وسلوک برای علما. یعنی چله اگر می‌خواستند بگیرند، حتماً یا به ذی‌الحجه ختم می‌شد، یا از ذی‌الحجه شروع می‌شده است. کلاً از ابتدای ماه ذی‌الحجه تا روز عاشورا چهل روز فاصله است. خیلی چله‌ی مهمی است و علما خیلی از این چهل روز استفاده می‌کردند. این بحث یک ماه و خرده‌ای زودتر مطرح می‌شود که حواسمان باشد. ناگهان و بی مقدمه نمی‌شود وارد ماهی شد و از آن استفاده کرد. باید انتظارش را کشید، بهش فکر کرد، حواسش جمع باشد که وقتی شروع شد، آماده شده باشد.

هروقت به حرم امام رضا(ع) می‌رویم، زیارت نامه را که باز می‌کنیم، می‌بینیم نوشته است وقتی که درخانه می‌خواهی غسل کنی این ذکر را بگو، وقتی که از خانه می‌خواهی راه بیفتی اما ما می‌گوییم اشکال ندارد. امام رضا! از این جا همه‌اش را برایت می‌خوانیم! ببینید؛ از خانه که راه می‌افتد دعاها شروع می‌شود برای زیارت. ماه‌ها هم همین‌طوری اند. یک‌هفته از شب اول آدم وارد ماه نمی‌شود. برای همین توصیه می‌شود همین ایام برویم و اعمال ماه ذی‌الحجه را از روی مفاتیح بخوانیم، یا ماه ذی‌الحجه را در کتاب «المراقبات» میرزا جواد آقا ملکی تبریزی مطالعه کنیم، حجمی ندارد اما خیلی در آن کتاب مطلب دارد. یک ماه زودتر بخوانیم و حواسمان باشد چه اتفاقی دارد می‌افتد.

خدا یک ماه ذی‌الحجه‌ی فوق‌العاده نصیب همه‌مان بکند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

در محضر سوره مبارکه حجر

در محضر سوره‌ی مبارکه‌ی حجر هستیم. برای شروع سوره‌ی مبارکه‌ی حجر، مروری می‌کنیم و تجدید خاطره می‌کنیم با سوره‌های الف لام را.

در محضر سوری مبارکه یونس بودیم و با آیات الهی آشنا شدیم و زندگی به سبک آیات و آیه‌بینی را سعی کردیم تجربه کنیم.

در محضر سوره‌ی مبارکه‌ی هود بودیم، زندگی به سبک انبیاء الهی و جاری کردن معارف انبیا را با این سوره تجربه کنیم.

بعد در محضر سوره مبارکه رعد بودیم، (نه به لحاظ زمانی، به ترتیب سوره‌های قرآن). که زندگی به سبک اولوالالباب برایمان مهم شد، زندگی که هر لحظه‌اش متصل به حق است و حق در آن لحظه جاری می‌شود.

بعد در محضر سوره مبارکه یوسف بودیم که یک زندگی توحیدی را می‌دیدیم که چگونه یک نفر از ابتدای زندگی تا انتهای زندگی‌اش در صحنه‌های مختلف زندگی، در حسیض سختی‌ها و فشارها و مشکلات تا اوج قدرت و مکتب و موقعیت‌ها توحید را جاری می‌کند و چگونه انبیاء الهی، ما را از شرک خارج کردند و ما دعوت شدیم به توحید.

و بعد هم سوره مبارکه ابراهیم که در محضر این سوره، شجره‌ی طیبه را یاد گرفتیم. که چگونه کلمه‌ی طیبه که همان توحید است، مانند شجره‌ی طیبه‌ای می‌شود، ریشه می‌دواند در زمین، میوه می‌دهد و ابعاد زندگی یک انسان و جامعه‌اش را می‌گیرد و چگونه می‌شود به شجره طیبه انبیاء الهی وصل شد و چگونه می‌شود انسان به سبک یک شجره طیبه زندگی کند، اصل ثابتی داشته باشد و فروعاتی که *تُوْنِيْ اُكْلَهَا كُلَّ حِيْنٍ يَّادُنِ رَبِّهَا*^۱ هر لحظه‌ای بشود از آن میوه برداشت کرد.

در محضر این پنج سوره‌ی مبارکه بودیم که برسیم به این لحظه که در محضر سوره مبارکه حجر هستیم. حالا که ذهنیتی از سوره‌ها ژیدا کردیم، بحث را این‌طوری شروع می‌کنم، آیه‌ی اول این پنج سوره را می‌خوانم، دقت کنید تا بعد آیه اول سوره مبارکه حجر را بخوانم و وارد سوره مبارکه حجر شویم.

سوره مبارکه یونس این‌گونه شروع می‌شود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ الرَّ تِلْكَ اٰيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيْمِ. اینها آیات کتاب حکیم است.

سوره مبارکه هود این‌گونه شروع می‌شد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ الرَّ كِتَابٌ اُحْكِمَتْ اٰيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيْمٍ خَبِيْرٍ. آنجا کتابی که آیات کتاب حکیم است. اینجا کتابی که احکمت شده سپس تفصیل پیدا کرده است.

در سوره مبارکه یوسف، سوره این‌گونه شروع می‌شود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ الرَّ تِلْكَ اٰيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِيْنِ. اولی حکیم بود، این مبین است. حکیم به معنای اینکه برای لحظه‌های متفاوت زندگی من و شما حکم دارد، دستورالعمل دارد، راه نشان می‌دهد. مبین یعنی روشن‌کننده است. فرد را از ابهام و دوبینی خارج می‌کند. نگاه واحد و شفاف و درست مبتنی بر توحید را به انسان می‌دهد.

سوره‌ی بعدی سوره‌ی مبارکه رعد است و این‌طوری شروع می‌شود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ الرَّ تِلْكَ اٰيَاتُ الْكِتَابِ وَ الَّذِيْ اَنْزَلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ الْحَقُّ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُوْنَ. خیلی متمایز از سوره‌های دیگر است. در حروف مقطعه‌اش هم متفاوت است. همه‌ی آنها هستند، این‌ها هم هستند. و با موضوع کتاب و آنکه کتاب به او نازل می‌شود و آنچه به او نازل می‌شود شروع می‌شود. پیامبر مستقیماً وارد آیه می‌شود و بحثش هم خیلی شاخص بود در یاری پیامبر.

¹ آیه 14 سوره مبارکه ابراهیم

ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِمُهُمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ(3) ولی خب در دنیا متاسفانه متوجه این ماجرا نیستند پس حرف گوش نمی دهند جز این که بخورند و کیف کنند و در آرزوهای خودشان سرمست باشند کار دیگری نمی کنند. زندگی شان خلاصه می شود در این سه تا. کسی که با حق زندگی نمی کند زندگی اش خلاصه می شود در خوردن و حالا شاید بد باشد اما تمتع مثل چریدن می ماند، یک چیزی در این مایه ها. این دو. سه هم آرزوهای خوش.

وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ(4) هر شهری و روستایی و دهی برای خودش کتاب دارد. یعنی ساختار قوانین خودش را دارد. نه قوانینی که خود مردم می گذارند. همه چیز نظام خدا قانون دار است. حتی گروه ها و امت ها هم قانون دارند. ملت ایران هم برای خودش قوانینی دارد. اگر فلان کارها را کرد این طوری می شود اگر هم نکرد این طوری نمی شود. یعنی خدا برای یک ملتی مثل ایران هم یک مجموعه قانونی را در نظام هستی در نظر گرفته. اگر پای آرمانش ایستاد هر روز این طوری تر می شود، اگر نایستاد توگوشی می خورد. کتابی است که هر قریه ای مربوط به خودش دارد.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتُخِرُونَ(5) هر امتی هم اجل دارد. خیالتان راحت. هر امتی هم مانند هر انسانی یک پایانی دارد. و این پایان نه جلو می افتد و نه عقب می افتد. بعضی امت ها عمرشان 100 ساله است بعضی 200 ساله، اما هر کدام پایانی دارند. و بعد از آن امت دیگری می آید.

وَ قَالُوا يَا يَهُدَى الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ(6) این ها وقتی مواجه می شدند با پیامبر گرامی اسلام که بهشون ذکر نازل می شد، می گفتند تو مجنونی. مجنون یعنی عقل درست و حسایی ندارد، کارهایش حساب و کتاب ندارد، مثل ما عاقلانه زندگی نمی کنند. طبیعتا ذکر چون قوانین خودش را دارد با قوانین زندگی عادی متفاوت است و تعارض دارد. مثلا ذکر می گوید در اوج سختی، جمع نکن برای این که مراقب آینده خود و خانواده ات باشی. اتفاقا سوره ی بلد را همین جا با هم خواندیم. در اوج سختی فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ(11) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ(12) فَكَتُّ رَقَبَةٍ(13) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ(14) در اوج سختی تا می توانی از بار دیگران بردار. خب دیوانه است دیگر! خودم و خانواده ام چیزی برای خوردن نداریم، دست بقیه را بگیرم؟! ذکر، نظام خدا این گونه است. لذا کسی که به سبک قوانین خدا زندگی می کند از نظر انسان دنیایی دیوانه خطاب می شود.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ(7) اگر پیامبر واقعا راست می گوید ملائکه را بیاورد پایین. این هم توهم دوم! آدم ها فکر می کنند الهی زندگی کردن یعنی اتفاقات عجیب و غریب. یعنی اگر من خدایی باشم نباید دیگر مریض شوم. اگر نماز شب می خوانم وقتی راه می روم از آسمان و زمین باید برای من رزق ببارد. خیر! انسان عبد است. خدا را عبادت نمی کند که برای عبادتش امتیازات ویژه به دست آورد. ما خدا را عبادت نمی کنیم که خدا در شرایط سختی به ما حال بدهد! این خلاف عبودیت است. و این موضوع سوره ی حجر است. شما خدا را عبادت نمی کنی برای منفعت. خدا را عبادت می کنی برای اینکه بگویی می سزد خاکساری من در مقابل تو. تمام شد. لذا هر کاری بگویی می کنم و انتظار هم ندارم که چون حرف تو را گوش می کنم تو هم حرف مرا گوش کنی. برده که این حرف ها

را ندارد! برده فقط حرف گوش می‌کند. این سوره سوره‌ی عبودیت خالصانه است. آنهایی که در مقابل پیامبر اند، می‌گویند چرا اگر پیامبر راست می‌گوید ملائکه را نمی‌آورد پایین؟

مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ (8) پیامبر می‌تواند ملائکه را بیاورد. کاری ندارد کارهای خارق‌العاده کردن. اما اگر کار خارق‌العاده انجام بدهد و گوش نکنند، آن‌ها هلاک‌شان می‌کند. مثل قوم ثمود که گفتند از دل کوه یک شتر سرخ در بیاور. خدا را عبادت کردن، شتر سرخ نمی‌خواهد! اما اگر شتر را آوردم و گوش نکردی، یک لحظه هم بهت امان نمی‌دهم. و این حرف را خدا به خاطر این می‌زند که بگوید این حرف‌ها بهانه است. چون به خاطر کار خاص آنها نیست که ایمان نیاورده‌اند. چون نمی‌خواهند دنیایشان را از دست بدهند ایمان نیاورده‌اند. مگر انبیا به چه دعوت می‌کردند؟ بت پرستی نکنید، پاکدامنی داشته باشید. این خیلی حرف سختی است که باید برایش شتر در بیاورد تا حرفش را گوش کنند؟ خیر! اینها بهانه است. خدا چندجا هم در عالم این بهانه‌ها را اجابت کرده تا اثبات کند که این طور نیست که اگر من معجزه می‌کردم ایمان می‌آوردند. از این خبرها نیست! خو گرفته‌اند به این مدل زندگی و نمی‌خواهند ترکش کنند.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (9) این یکی از آن آیاتی است که جای توقف دارد. ما خومان ذکر را نازل می‌کنیم و آن را حفظ می‌کنیم. از این آیه استفاده می‌کنند برای اثبات عدم تحریف قرآن. مهم‌تر از عدم تحریف ظاهری، این است که آن‌ها می‌خواهند ذکر مطابق خواسته‌ی خودشان بشود. اگر این آیه را با سیاق آیات قبل بخوانیم این طوری می‌شود: چون ذکر خلاف زندگی‌شان است و نمی‌توانند جلویش بایستند و حرفش برو دارد، سعی می‌کنند استحاله کنند به سمت خودشان. در روایت داریم که رفتند پیش پیامبر گفتند بیا سال را تقسیم کنیم و 6 ماه ما بت‌های آنها را بپرستیم و 6 ماه آنها خدای ما را بپرستند. به این‌ها می‌گویند تغییر دادن در نظام ذکر. و خدا همچنین اجازه‌ای نداده و حفظ هم می‌کند. از طریق خود رسولش.

این آیه از شاخص‌ترین آیاتی است که می‌توان امامت را با آن اثبات کرد. حفظ فقط به دست قدرت خدا بر نمی‌گردد. یعنی همانطور که پیامبر ایستادگی کرد تا ذره‌ای در قرآن و عمل به قرآن خلل ایجاد نشود، بعد از پیامبر هم کسانی هستند که ایستادگی کردند تا در متن دین و اجرای به آن تغییری حاصل نشود. این یعنی حفظ. خدا ساختاری برای حفظ ذکر هم قرار داده است. می‌بینیم که یکی از دغدغه‌های پیامبر و ائمه حفظ متن قرآن و فهم درست آن است. من از این آیه می‌فهمم هرکس قرآن می‌خواند باید به اهل بیت هم مراجعه کند و ببیند درباره آن آیه و موضوع چه می‌گویند. چون آن‌ها حافظان کلام وحی اند. لذا اگر کسی قرآن بدون آنها بخواند منحرف می‌شود.

تا اینجا می‌شود دسته‌ی اول آیات سوره مبارکه حجر.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ (10) قبل از تو هم پیامبر ما در گروه‌های گذشته پیامبر فرستادیم.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (11) هیچ رسولی هم نیامد مگر اینکه او را به مسخره گرفتند.

كَذَٰلِكَ نَسْأَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (12) این چنین است که در قلب مجرمین پلیدی گسترش پیدا می‌کند. اول که رسول می‌آید بی اعتنایی می‌کنند و آنقدر این رشد می‌کند که کار به مقابله و جدال هم می‌کشد.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سَنَةُ الْأُولَيْنِ (13) بهش ایمان نیاوردند و این عادت امت‌های گذشته بود.

وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (14) و اگر ما بر سر این کافران دری از آسمان بگشاییم تا فرشته‌ها بیایند؛

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أُبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ (15) حتی اگر در آسمان را باز کنیم و ملائکه بیایند پایین و این‌ها ببینند نمی‌گویند که خدا و رسول راست می‌گویند می‌گویند چشم‌های ما را هم فتح کردند و ما را سحر کردند.

فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ مثل حالت رفت و آمد پیدا کردن است به این دلیل به ملائکه نسبت می‌دهند. در باز می‌شود و ملائکه رفت و آمد می‌کنند و این‌ها با عالم بالا مرتبط می‌شوند نه لزوماً خوشان معراج پیدا کنند. هردوتا معنی‌اش هم می‌شود. با این حال اگر کسی مجرم باشد (مجرم یعنی کسی که خطای عمدی انجام می‌دهد. چیزی را می‌داند غلط است ولی انجام می‌دهد.) و آگاهانه خطا انجام دهد، ملکوت هم بهش نشان بدهی، می‌تواند ایمان نیاورد. لذا انسان در وهله‌ی اول باید جرم را در درون خودش حل کند. نباید برای انسان چیزی باشد که می‌داند ولی عمل نمی‌کند.

سوال؟ این با ایمان فرق می‌کند؟ چون آیاتی داریم که ایمان و عمل را از هم جدا می‌کند.

جواب: پذیرفتن آنچه به آن علم داری واژه‌ی ایمان است. عمل نتیجه‌ی بیرونی آن است. در قرآن ایمان بدون عمل نداریم. اگر همچنین چیزی باشد اسمش کفر است ایمان نیست. وقتی عمل را در کنار ایمان می‌آورند می‌خواهند به جنبه‌ی عمل تاکید کنند نه اینکه ایمان عمل را ندارد. اگر عمل نباشد اسمش ایمان نیست.

پس چطور داریم جاهایی که ایمانشان به دردشان نمی‌خورد؟ وقتی عذاب را می‌بینند و سپس ایمان می‌آوردند، ایمانشان به دردشان نمی‌خورد.

از این جا می‌توان دسته‌ی جدیدی گرفت.

وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّا لِلنَّاطِرِينَ (16) ما در آسمان برج‌هایی قرار دادیم که زینت نظرکنندگان است.

وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ (17) این‌ها زینت اند اما در عین زینت بودن رجم شیاطین اند.

إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُّبِينٌ (18) این‌هایی که می‌خواهند بروند در آسمان استراق سمع کنند، حقایقی از ملکوت را بشنوند، ولی با این شهاب‌ها رجم می‌شوند. ناظر به این شهاب‌هایی است که در آسمان می‌بینیم. بعید هم نیست با هم مختلط بشوند. به هر حال جن، که شیاطین خیلی‌هایشان جتنی اند، یک موجود فیزیکی‌ست واقعا. و این موجود فیزیکی ماده‌ش با ما فرق می‌کند. آسمان هم واقعا آسمان است. ظاهرا در آسمان سیر کردن هم در آن بالا

اخباری وجود دارد. حالا انسان‌ها سفینه فرستادند و چیزی نفهمیدند، به خاطر این‌که شاید روش بالا رفتن این‌گونه نیست. این را ان‌شاءالله علم در آینده بیشتر کشف خواهد کرد. در هر حال این شهاب‌هایی که ما در آسمان می‌بینیم بعید نیست کارشان رجم شیاطین باشد. به هر حال ناگفته‌ها زیاد است و این را در روایات هم خیلی باز نکرده‌اند.

سوال. آیا در زمان نزول، شهاب به همین شهابی که امروزه گفته می‌شود اطلاق می‌شده؟ بله. ظاهراً به این شهاب‌های در حال حرکت شهاب گفته می‌شده. یک نجم داشتند یک کوكب یک شهاب.

سوال. در خصوص ماهیت این برج‌ها توضیحی بفرمایید. درباره‌ی این برج‌ها بیشتر بحث‌های نجومی مطرح است تا بحث‌های تفسیری. من ندیدم در تفسیری به لحاظ قرآنی واژه‌ی برج را باز کرده باشند. برج را هم به مواضع خورشید بعضی‌ها می‌گیرند، هم بروج را بعضی از ستاره‌ها می‌گیرند. بیشتر بحث‌های نجومی در این خصوص شده است و من ندیده‌ام کسی واژه‌ی برج را در قرآن کار کند و از آن نظام در بیاورد.

در ترجمه‌ای برج را به معنای برج و بارو گرفته‌اند که قاعدتاً برج‌های معنوی. بله توضیح مادی خیلی راجع بهش داده نمی‌شود. در هر صورت معلوم می‌شود آسمان یک نقش دیده‌بانی و حراست نسبت به زمین دارد. حالا این برج چیست و کدام وجهش مادی و کدام معنوی است، این را باید کار کرد. قرآن از این جور آیاتی که کد هستند خیلی دارد.

و الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ (19) و زمین که امتداد یافته و درش کوه قرار داده‌اند و در آن از هر شیء موزونی رویش پیدا کرده. این هم از آن آیات قابل تامل است. که رشد کردن را به موزون بودن نسبت می‌دهد. موزون از ریشه‌ی وزن است و آن را نسبت می‌دهند به ثقل داشتن و ارزش داشتن. بعضی‌ها هم توسعه می‌دهند به در هماهنگی بودن. اما هماهنگی بیشتر واژه‌ی تسویه است موزون یعنی مطابق یک وزن بودن. یعنی مطابق یک نظامی، وزنی، ارزشمندی یا قاعده‌ای شکل می‌گیرد.

وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعْيَشَ وَ مَنْ أَسْتَمَّ لَهُ بَرَازِقِينَ (20) سپس در این زمین انواع معایش قرار دادیم، چه برای شما چه موجوداتی که شما برای آن‌ها رازق نیستید. یعنی در عالم انواع زندگی قرار دادیم که خیلی هم در اختیار شما نیست.

وَ إِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزَلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (21) این آیه غرر آیات قرآن است. از این آیه در سراسر تفسیر المیزان، مکرر استفاده شده است. خیلی آیه مهمی است. هیچ شیئی نیست مگر این که خزینه‌ای دارد و این خزینه نزد خداوند است و خدا به قدر معلوم این شیء را نازل کرده است. هر شیئی که ما می‌بینیم در واقع مُلک‌ش را می‌بینیم و خزینه یا ملکوتی نزد خداوند دارد. هر چه به سمت ملکوت می‌رویم وحدت پیدا می‌شود. خزائن همه برمی‌گردد به توحید هر کدام از آنها قدری بوده‌اند که این شیء شده‌اند. واقعا جادارد این آیه را روزهای متمادی بخوانیم و بهش فکر کنیم. چون اگر کسی این را بفهمد بسیاری از مشکلات اخلاقی‌اش برطرف می‌شود. مثلاً شما در زندگی دنبال یک دوست خوب می‌گردی. دوست خوب یک شیء است. درست است؟ بله. این شیء یک خزائن دارد درست است؟ بله. این خزائن نزد خداست. درست است؟ بله. یعنی آنچه تو از این دوست خوب انتظار داری خزینه‌اش

نزد خداست. خدا آن را به اندازه و تقدیر نازل می‌کند. ممکن است خدا این را در دوست خوب تقدیر کرده باشد ممکن است در تقدیرات دیگر نیز باشد. مثلا می‌گوید هر کس شب نماز شب بخواند من انیسه می‌شوم. مگر آن خزائن رانمی‌خواهی؟ و قص علی هذا. یکی سلامتی می‌خواهد یکی آرامش می‌خواهد، یکی قدرت می‌خواهد... هر چیزی که در زندگی به دنبالش می‌گردید شیئی است که آن شیء خزائنی دارد و خزائنش نزد خداست. خدا تعیین می‌کند این خزائن چگونه نازل بشود. پس به جای این که در آن شیء دنبالش بگردیم در مقدرات خدا دنبالش بگردیم. برویم و ببینیم چیزی که ما دنبالش هستیم را خدا چطور تقدیر کرده است. گفته چطور نازل می‌کند. برویم در شیء دنبالش بگردیم. هیچ شیئی همچین چیزی را نمی‌دهد. مصداق آن روایت می‌شود که حضرت می‌فرمایند تعجب می‌کنم که مردم چیزهایی که می‌خواهند را در جای دیگر دنبالش می‌گردند. مثلا علم را در درست جست‌وجو می‌کنند در حالی که علم در طهارت است. دنبال شیء نگردیم. خود شیء از خودش چیزی ندارد، هر چه دارد خزینهاش نزد خداست. اراده کند مثلا کاری می‌کند آب سیراب نکند و در تاریخ داشتیم که آب سیراب نمی‌کرده است. بردا و سلاما حضرت ابراهیم را در آتش انداختند نه تنها نسوخت بلکه برد و سلام شد. آتش سرد داریم؟! آدم وقتی فهمید خزائن اشیاء جای دیگری است دنبال کسی می‌رود که خزائن اشیاء در دست اوست.

مثلا می‌گویی خدایا علم را در چه چیز تقدیر کرده‌ای؟ در تقوا. سلامتی را در چه تقدیر کرده‌ای؟ در این که تا گرسنه‌ات نشده چیزی نخوری و تا سیر نشدی دست از غذا بکشی. روایت پیامبر است. نه این که تا می‌خواهی بخور بعد برو ورزش کن! خیر! خدا سلامتی را در این تقدیر نکرده.

این تقدیرات از داخل روایات در می‌آید؟

اصل تقدیرات از جنس ذکر هستند. و آنها را از طریق وحی می‌توانیم بفهمیم. و حاصل صرف تجربه نیست.

اگر یک نفر دنبال خدا بگردد؟

خدا در این آیه شیء نیست. چون خودش را از شیء آورده بیرون. گفته شیء یک چیز است، خزائنش یک چیز است، عندنا یک چیز دیگر است. فقط یک آیه در قرآن است که خدا در دایره واژه شیء خودش را تعریف کرده است. وگرنه در کل در واژه شیء خدا نیست.

اکثر اشیاء ساخته‌ی دست بشر هستند چطور می‌شود خزائنش نزد خدا باشد؟ فرقی نمی‌کند بالاخره این شیء یک جوری به وجود آمده است. چون بشر واسطه در ایجاد شیء است و مبدء شیء نیست. انسان که چیزها را از عدم خلق نکرده است. شیئیت شیء را که انسان بهش نمی‌دهد. ما اشیاء را به هم وصل می‌کنیم و یک مصنوع درست می‌کنیم.

چطور است که برخی دنبال خزائن نمی‌روند اما به چیزی که می‌خواهند می‌رسند؟ باید برگردم آیه اول را برایتان بخوانم. آدم‌ها چیزهایی را دوست دارند که اسمش «امل» است به معنی آرزو که بروند و بهش برسند که می‌رسند. اما آن امل چیزی نیست که واقعا دنبالش هستند. انسان یک ود دارد یک امل. امل آن آرزوهایی است که دوست دارد بهش برسد. دوست دارد شاگرد اول بشود. اما وقتی بحث حوائج ذاتی می‌آید می‌گویند بین شاگرد اول شدن و

هم‌نشینی با امیرالمومنین یکی را انتخاب کن. وقتی امیرالمومنین را بشناسد و ارزش هم‌نشینی با او را درک کند، حاضر است شاگرد اول نشود اما این اتفاق بیفتد. این فرق امل و ود است. انسان‌ها به امل‌هایشان در دنیا می‌رسند. کافی ست کمی عزم داشته باشند. اما از مسیر خودشان به ودهایشان نمی‌رسند. فقط از مسیر خدا می‌رسند. به خاطر همین اول سوره می‌گوید ربما یود الذین کفروا... کافرها شاید الان خیلی هم موفق باشند. ولی ته تهنس دنبال چه می‌گشتی؟ یک آسایش پر از علم پر از معنویت پر از نور می‌گشتی که آنی که بهش می‌رسد آن نیست. با اصل وجودش آن را می‌خواسته که خدا آن را قرار داده و فطری است. چه بخواهد و چه نخواست با آن سیراب می‌شود. با این‌ها سیراب نمی‌شود.

آدم می‌تواند انقدر در باطل برود که صدای فطرتش را خاموش کند. یحسبونهم ان یحسنون صنعا. بله این اتفاق در آخرین درجه‌اش می‌افتد.

وقتی آنچه دنبالش می‌گردیم را در شیئی می‌یابیم به این معنی نیست که خدا آن را هم تقدیر کرده؟ حتما خدا خیلی از مقدراتش در خیلی از اشیاء است. ولی حتما بین آنها تمایزی هست. مثلا سیراب شدن هم در چای هست هم در آب هست. اما مقدرات هردو یکی نیست. آب خواص دیگری دارد که چای ندارد و چای خواصی دارد که آب ندارد. اگر دقیقا می‌دانستم چه می‌خواستم حتما یکی را انتخاب نمی‌کردم و دیگری را انتخاب می‌کردم. مشکل اینجاست که ما اجمالی زندگی می‌کنیم. دقیق و تفصیلی زندگی نمی‌کنیم. انسان دنبال این است که نیازش را فوراً رفع کند. به خاطر همین اولین چیزی را که می‌بیند که می‌تواند نیازش را رفع کند می‌رود سراغش. چه بسا ضررهایی هم داشته باشد. در حالی که اگر صبر می‌کرد و جست‌وجو می‌کرد شاید راه بهتری پیدا می‌کرد. مثلا در شراب هم منفعت هست. مگر می‌شود شیئی در عالم بی‌خاصیت بی‌خاصیت باشد؟ نداریم همچین چیزی. درست است که منافع دارد ولی مقدر نشده برای آن کار. چرا ابعاد دیگری را هم دارد. به خاطر همین گفته شد با تجربه نمی‌توانیم بهش برسیم. زیرا ما نهایتا یک وجه دیگرش را ببینیم. این نهایتا کلام نورانی خدا را می‌خواهد که همه‌ی ابعاد یک شیء را بررسی می‌کند.

تفاوت بین امل و ود دقیقا به چه صورت است؟ یک مثال بزنم. در دنیای غرب برای رفع نیازهای اساسی انسان راه حل‌هایی پیشنهاد شده است. مثلا برای روابط انسان‌ها قواعدی وضع شده که نیازهایی را رفع کند. بیاییم ارزیابی کنیم. میزان رضایت از زندگی میزان امنیت چقدر دارد تغییر می‌کند؟ به طرز واضحی بین دستورالعمل و آنچه وضع شده تفاوت وجود دارد. خودشان هم واقف اند. مثلا دنبال قراری هستند که خودشان هم واضحا می‌دانند شاید این قواعد در لحظه آن نیازها را پاسخ بدهد ولی آن قرار را نمی‌دهد. خب چرا برای راه دیگری برای آن قرار نمی‌گردند؟ اگر فقط به دعوت انبیاء خودشان مراجعه می‌کردند آنها گفته بودند این را. ولی حاضر نیستند این کار را بکنند. کار نظام طاغوت همین است. ودهای انسان را خاموش کند و امل‌هایش را روشن کند. برای همین هم تا دلتان بخواهد شهوت و غضب را در دنیا رواج می‌دهند. چون از جنس غضب هستند و زود گُر می‌گیرند. و از طرف دیگر هم نمی‌گذارند خاموش شود. تنوع در شهوت و هیجانات. هر جا دیدید در شهوت تنوع ایجاد کردند، بلاشک شیطانی است. خدا برای همین ذکر را نازل کرد و انبیاء آمدند. که امل را خاموش کنند و ود را روشن کنند.

اصلی ترین عامل شناخت ودها خشیت است. که انسان حرف انبیا را بپذیرد. قبول کند که همه چیز آن چه من فکر می کنم نیست. سیدکر من یخشی. بنیادی ترین اتفاق خشیت است. و خشیت یعنی ای که فکر نکنی خودت ته عالم هستی! حاضر بشوی پیام رسول را گوش بدهی. چون این پیام از جنس ذکر است نفوذ می کند. به خاطر همین برای براندازی باطل لازم نیست در برابر هجمه ی رسانه ای باطل، هجمه ایجاد کنیم. این توهم اشتباهی است. فقط کافی است ذکر را منتقل کنیم.

انسان چون هبوط کرده و در معرض عالم ماده قرار گرفته، در طبعش دنبال امل می گردد. به خاطر همین نبوت جزء اصول دین است. به خاطر این که اگر کسی نباشد که راه درست را به شما نشان بدهد، امکان طی کردن این مسیر را نداری.

گفتید ممکن است انسان به جایی برسد که فطرتش خاموش شود. این با این که انسان تا لحظه ی آخر فرصت توبه و برگشت دارد در تعارض است. خیر. صدای فطرت خاموش می شود نه خود فطرت.

برای دست یابی به ود و آن اصلی که دنبالش هستیم، نیاز است که همیشه واکاوی کنیم. ما این را نفی نکردیم. اما بحث این است که بالاخره آن پیام درونی اش را به انسان مخابره می کند. انسان می فهمد دنبال چیزهایی می رود اما یک چیزهایی را هیچ وقت با آنها نمی تواند درمان کند. انسان یک گمگشتگی فطری نسبت به حقایق عالم دارد. این ود خاموش نیست. ولی بین هجمه ها گم است. لذا انبیاء می آیند از آن گم شدگی بیاورند بیرون.

وَ أَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَزِیْنٍ (22) بادهای باردارکننده را فرستادیم. بعد از آسمان آب فرستادیم. شما سیراب می شوید و خزینه ی آب آسمان دست شما نیست. تقدیراتش را شما رقم نمی زنید. از همین جا می فهمیم ذکر هم همین گونه است. شما نزولش را رقم نمی زنید، اگرچه میزان بهره مندی را رقم می زنید.

وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحٰی وَ نُمِیتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ (23) نه تنها اولش دست شما نیست، اولش هم دست شما نیست. بعدش هم همه برمی گردد نزد ما. و ما وارث همه چیز هستیم.

وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَخْرِينَ (24) ما به قبلی ها و بعدی های شما علم داریم.

وَ إِن رَّبَّكَ هُوَ یُخْشِرُهُمْ إِنَّهُ حَكِیمٌ عَلِیمٌ (25) خداست که همه ی شما را محشور می کند و حکیم و علیم است.

جایگاه این سیاق آیات را در مقایسه با سیاق قبلی بفرمایید.

در ادامه بیشتر مشخص می شود اما تا آیه 9، ماجرای ذکر بود. از آیه 10 قوم های گذشته بودند. بعد ماجرای آسمان و زمین و جریان این ها بود. تا آیه 26، که از این آیه موضوع خلقت شروع می شود.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (26) ما انسان را از گل خشک شده ای آفریدیم که بدبو بود و برخی هم می گویند لجن بوده. مانند گل مانده.

وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (27) جن را آفریده بودیم از آتش.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (28) خدا دوباره تاکید می کند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (29) خوب به این آیه دقت کنید. نمی گوید به صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ سجده کنید. می گوید وقتی تسویه و هماهنگ شد و نفخ کردم از روحم در آن پس برای آن سجده کنید. یعنی سجده برای روح نازل شده دارد صورت می گیرد نه برای حَمَإٍ مَّسْنُونٍ. دقیقاً خطایی که ابلیس مرتکب می شود.

فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (30) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (31) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (32) به ابلیس می گویند چرا سجده نکردی و جزء ساجدین نبودی؟

قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (33) من به بشری که از صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ خلق کردی سجده نمی کنم. این که از امر خدا تمرد کرده سر جای خودش. آن که اصل خطاست. وقتی ازش می پرسند چی؟ مشککش این جاست که انسان را با نفخ روح در او نمی بیند. مثل خطایی که در سوره مبارکه یوسف ازش صحبت شد. برادران یوسف، یوسف را برادری مثل خودشان می دیدند. آن ایتاء حکم به یوسف را نمی دیدند. آخرش که رفتند و گفتند یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر گفتند چیزی در تو جاری است غیر از این چیزی که در ما جاری است. آئی که انسان را متمایز کرده صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونِ است که روح در او نازل شده است. این خطای ابلیس همان خطایی است که در دسته ی قبلی آیات وجود دارد. که شیء را می بیند اما خزائنش که نزد خداست را نمی بیند و این همان خطای ابتدای سوره است که ذکر بر پیامبر نازل می شود، اما بشر بودن او را می بیند و ذکر را نمی بیند. در صورتی که آن چه پیامبر را متمایز کرده است وحی نازل شده بر اوست. انا بشر مثلکم یوحی الی. چه این که آن چه شیء رت متمایز می کند، خزائن نازل شده از جانب خداست نه خود شیء. چه این که آنچه انسان را سجده کردنی می کند روح نازل شد در اوست نه حما مسنون. این خطای دید در سراسر سوره مبارکه حجر دیده می شود. که یک حقیقتی جاری در چیزی است، همه آن چیز را می بیند اما آن حقیقت جاری را نمی بیند. و آن حقیقت جاری در این سوره اسمش «ذکر» است. یا به تعبیر دیگر نزول. ذکر آن قدر ارزشمند است که وقتی نازل می شود فرودگاهش را مقدس می کند. البته در هر جایی هم نازل نمی شود. یکی از مثال های خوبش مسجد است. مسجد صرفاً یک مکان است اما هر مکانی را هم نمی توانی مسجد کنی. غصبی نباید باشد و... قواعدی دارد. زمینی که شایستگی مسجد شدن دارد، وقتی صیغه ی مسجد در آن جاری می شود از همه ی زمین های اطرافش متفاوت می شود. هر جوری نمی شود داخلش شد، اگر ذره ای نجاست در آن پیدا شود فوراً باید برطرف شود. قواعدش به خاطر ذکر جاری در آن مکان متفاوت است. و این قداست همواره برای ذکر جاری در آن شیء و انسان و بشر و مکان است.

ذکر آن قدر علو و قدرت دارد که انکار کردنی نیست.

روح خدا که در انسان نازل می شود دقیقاً چیست؟ چون حرمت دارد خدا به خودش نسبت می دهد؟ در این صورت هر کسی یک خدای کوچک می شود.

این روح دقیقا روح خداست. آنچه نازل می‌شود بخشی از خدا نیست که از او جدا شود. مانند نور لامپ که در آینه‌ها منعکس می‌شود. و این باعث نمی‌شود هر آینه‌ای یک لامپ کوچک بشود.

تمایز انسان و حیوانات در مرتبه‌ی روح است. اگر نه همه روح دارند.

در این صورت همه سجده‌کردنی می‌شوند؟ خیر! خداوند به مرتبه‌ی روح نازل شده دستور سجده می‌دهد. چون انسان تنها موجودی است که این روح به عظمت و مرتبه‌ای در او نازل شده است که می‌تواند مانند خدا تجلی‌بخش باشد. انسان می‌تواند تجلی دعای جوشن کبیر باشد. حضرت علامه بحث مفصلی دارند در خصوص این که وقتی می‌گوید علم الآدم فقط این نیست که اسامی خدا را به او یاد دادند، یعنی اسم خدا را در او متجلی کردند.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (34) این عدم سجده کردن، تو را رجیم کرد.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (35) دوری از رحمت خدا بر تو تثبیت می‌شود و مهر می‌خورد.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (36) پس خدا تا روز بعثت به من مهلت بده.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَضِرِينَ (37) باشد، به تو مهلت داده می‌شود.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (38) ولی نه تا یوم یبعثون. تا وقت معلوم. که ظاهرا این وقت معلوم زمانی است که مردم به برکت منجی آنقدر رشد می‌کنند که دست‌وپای شیطان‌ها بسته می‌شود. یعنی آنقدر انسان‌ها رشد می‌کنند که زمینه‌ای برای اغواها وجود ندارد.

قَالَ رَبِّ مِمَّا أَعُوذُ بِكَ لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (39) خدا چون مرا اغوا کردی، من تمام آن‌ها را اغوا خواهم کرد. این می‌شود بچه‌پررو بازی! دیدید بچه‌ها را؟ می‌گویی آب نریزد! می‌ریزد! و می‌گوید تقصیر تو بود. اگر تو نمی‌گفتی من نمی‌ریختم.

یک وقت کسی فکر نکند ابلیس موجود با معرفتی بوده. رب! خدا من! نه. گیر افتاده در سه‌کنجی! و وقتی کسی گیر می‌کند به غلط کردن می‌افتد! کسی فکر نکند خیلی بامعرفت بود و خدا را خیلی خوب می‌شناسد. اگر می‌بینی می‌گوید خدا من و این صحبت‌ها به خاطر این است که قدرت خدا بیشتر است و زورش نمی‌رسد.

چرا خدا اجازه می‌دهد؟ چرا ندهد؟! خدا به شما اجازه نداده خطاکنی؟

اصلا آیا موجودی مثل فرشته اراده‌ی خطا دارد؟ فرشته اراده ندارد. اما آیا ابلیس فرشته بوده؟ نبوده. جن چی؟ جن اراده دارد.

در آیه 41 خدا می‌گوید دست تو نیست اغوا کردن. این یعنی خدا اغوا می‌کند؟ 42 را می‌گویید. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ. سلطان به معنای تسلط نیست.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (40) می گوید من همه را اغوا می کنم. مگر آن گروه از عباد تو که مخلص هستند. این مگر از روی دل سوزی نیست! از روی بدبختی ست. نمی تواند این ها را اغوا کند. زیرا عبدی که مخلص باشد بهانه ای برای گول خوردن ندارد. کسی که در وجودش فقط خداست به هیچ عنوان گول نمی خورد. مثلاً برای شهرت. می گوید من غیر خدا بزرگی نمی شناسم. بگویی ترس. من فقط از خدا می ترسم. بگویی بهشت. من فقط دلم می خواهد خدا نظر کند. کسی که مخلص باشد امکان و قابلیت اغوا ندارد.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (41) این را خدا می گوید. این صراط مستقیم من است. صراط بیرون وجود ما نیست. صراط همین حقیقت درونی است. پلی است به نام اخلاص. هر جا این اخلاص شد عدم اخلاص، منتظر افتادن باش. علی به چه معناست؟ اینکه بر خداست گویی این که خدا این راه را از خودش می داند. هم تضمین است هم برعهده است هم یکی بودن است. صراط (بحث های پل صراط) در واقع همان مسیر اخلاص است.

خدا در واقع دارد می گوید این اغوا هم برعهده ی من است؟! خیر. نه که اغوا کردن برعهده ی من است. این که اخلاص مسیر رهایی از اغوای شیطان است، صراط مستقیم خداست. نه که اغوا شدن صراط مستقیم است. امکان اغوا را خدا ایجاد کرده است. بله. خدا ما را در معرض اغوا قرار داده است. بعضی چیزها ادب قرآن است. اقتضاء ضلالت و گمراهی را خدا ایجاد کرده است. اما فاعل کار خلاف که خدا نیست. فلسفه ی وجودی ش آن است اما خدا در قرآن نسبت نمی دهد. قرآن هیچ وقت فاعلیت منفی را به خدا نسبت نمی دهد. اما از نظر فلسفی می شود، چون خدا از نظر فلسفی فاعل همه ی عالم هستی است. اما این جمله قرآنی نیست. این طوری می شود. این که در دل فضای اغوا و گمراهی مسیر اخلاص را قرار داده است این صراط مستقیم است. صراط مستقیم و آن پلی که قرار است از رویش رد شویم همین حقیقت اخلاص است. جای دیگری دنبالش نباشیم. این از غرر مطالب قرآن و سوره ی حجر است. صراط مستقیم یعنی اخلاص. صراط از جنس رویکرد و جهت است. صراط تعیین در صورت عمل ندارد و تعیین در جهت عمل دارد. البته طبیعی است که با جهت الهی هر عملی را نمی توان انجام داد.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (42) ابلیس! اگر بنده ای راه تو را رفت دلیل نمی تواند داشته باشد. یعنی هیچ کس با حجت کار خطا نمی کند. هر خطایی از بی حجتی است.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (43) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (44) آدم ها از درب های مختلف وارد جهنم می شوند. هر کس به یک بهانه ای جهنمی می شود. هفت در را تعبیر کردند به ابواب و راه های شرور که آدم ها را به سمت جهنم می برد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (45) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَأَمِينِينَ (46) وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ (47) از نشانه های انسان های باتقوا و اهل بهشت این است که غل ندارند. غل ندارند یعنی اخلاص دارند. غل دل چرکینی نسبت به دیگران است. غل مثل این می ماند که اگر کسی به موفقیت برسد خوشحال نشوم. نه این که

لزوما ناراحت شود. ناراحت شود که خیلی غلش شدید است. غل عدم خوشحالی برای منافع دیگران است. ریشه اش در عدم اخلاص است. اخلاص این بود که هرکسی هر خوبی بهش می‌رسید طرف خوشحال می‌شد.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (48) نَبِيُّ عِبَادِي أَنِي أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ (49) خبر بده به بندگان من که من غفور هستم. یعنی اگر می‌خواهد برگردد، هر وقت که خواست می‌تواند برگردد.

وَ أَنْ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (50) از آن طرف، اگر ادامه بدهی هی دردناک‌تر می‌شود.

وَ نَبَّئُهُمْ عَنْ ضَيْفٍ إِبرَاهِيمَ (51) برو و داستان ابراهیم را برایشان تعریف کن.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (52) حضرت ابراهیم نشسته بود و این فرشتگان جلو آمدند و سلام کردند. حضرت ابراهیم هم گفت شما انگار نگران کننده‌اید!

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (53) نه! نگران نباش. ما آمده‌ایم به تو وعده‌ی بچه بدهیم.

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (53) به من وعده‌ی بچه می‌دهید درحالی که من پیر شده‌ام و نمی‌توانم بچه‌دار شوم، برای چه چنین بشارتی به من می‌دهید؟

قَالُوا بَشَرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْفَانِطِينَ (55) ابراهیم! از تو بعید است! چرا ناامید شدی؟ خداست! می‌تواند بچه بدهد.

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (56) کسی که ناامید شود که گمراه است. سریع خودش را بری می‌کند. من از روی ناامیدی نگفتم.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (57) حالا برای چه کاری آمده‌اید؟ ریشه‌ی این حرف حضرت ابراهیم در این است که حضرت ابراهیم خیلی عبد است. برعکس آدمهایی که در ابتدای سوره برای عبادت خدا دنبال آپشن ویژه می‌گردند. با این که آتش بر او سرد شده و وقایع این‌طوری، انقدر عبد است که انتظار ندارد خدا برای او کار خاصی انجام بدهد. انقدر عبد است که وقتی که نمی‌تواند بچه‌دار بشود و خدا چنین بشارتی به او می‌دهد، می‌پرسد برای چه خدا باید این امکان ویژه را به او بدهد؟ من هم یکی مثل بقیه هستم. اخلاص این طرف را ببینید و عدم اخلاص آن طرف را. رفته تمامی بت‌ها را شکسته حتی انتظار ندارد در پیروی بچه‌دار بشود.

حضرت زکریا که چنین دعایی کرد، آیا یعنی اخلاصش کمتر بود؟ خیر. حضرت زکریا هم اگر دقت کنید نمی‌گوید بچه. می‌گوید خفت الموالی من ورائی و قالت امراتی عاقرا هب لی من لدنک ولیا. او ولی را از خدا درخواست کرد. نگفت ابن و غلام می‌خواهم. ذریه هم که می‌گوید، درخواستش برای تحقق نظام ولایت است. نه صرف بچه‌دار شدن. این‌ها را که کنار هم می‌گذاریم می‌فهمیم بچه را برای ولی بودن می‌خواهد.

پس در پیری انتظار داشتن اشکالی نباید داشته باشد؟ درست است اما برای آپشن و امتیاز ویژه نمی‌خواهد این را. خیلی این دو تا متفاوت است. او این طور فکر می‌کند که من که خدایا فرزندی به من بده که این پرچم نباید زمین نماند. و چون می‌خواهد این پرچم زمین ندارد انتظار دارد خدا کار ویژه‌ای بکند. چون می‌گوید خدا برای نگه داشتن پرچمش ممکن است کار ویژه بکند.

الان هم ماجرا سر همین است. انا نبشرك بغلامِ عَلِيمٍ. بعد می‌گوید من را بشارت می‌دهید؟ چرا باید چنین اتفاقی بیفتد؟ دنبال دلیلی برای این بشارت می‌گردد. ملائکه گمان می‌کنند ابراهیم ناامید از بچه‌دار شدن است.

انتظار معجزه داشتن در مراتب بالا دور از اخلاص است؟ اگر برای خودش بخواهد بله. برای چه برای شما معجزه انجام بدهد؟ اول سوره هم این اشکال در کافران وجود داشت. ما ایمان می‌آوریم، ملائکه را بفرست. او دنبال یک امتیاز و آپشن ویژه برای خودش می‌گردد.

نگاه اهل بیت در دعاها هم در همین است. چیزی را برای خودشان نمی‌خواهند. عاقبت بخیری هم اگر بخواهند در منطق نظام ولایت می‌خواهند. نگاه اهل بیت به بهشت و جهنم هم از بالاست. اما ما که این ادعیه را می‌خوانیم با منطق خودمان نگاه می‌کنیم. امام اگر مراتب بهشت را می‌پسندد، می‌گوید خدایا تو که همه‌ی عشق من هستی و من غیر از تو کسی را ندارم، به این‌ها وعده دادی، چون تو وعده دادی من این‌ها را هم دوست دارم. او از بالا به این‌ها می‌رسد. ما در عالم منیت خود و به دنبال منیت خودمان این جملات حضرات معصومین را می‌خوانیم. در حالی که این جملات در دستگاه دیگری گفته شده است. دوئیت از بین رفته. دنبال خودش نیست. نمی‌خواهد خودش مشمول وعده‌های خدا بشود. می‌گوید چون تو وعده داده‌ای می‌خواهم این جلوه را هم ببینم. چون می‌خواهد همه‌ی جلوات خدا را ببیند.

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (58) إِلَّا ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمَنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ (59) می‌خواهند آل لوط را نجات بدهند. و همسرش را. إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنِّهَا لَمِنَ الْعَبْرِينَ (60)

پس وقتی می‌آیند سراغ قوم لوط؛ فَلَمَّا جَاءَ ءَالَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (61) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ (62) قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (63) وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (64) فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُؤْا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (65) به حضرت لوط می‌گویند شبانه با خانواده‌ات بروید و پشت سرتان را هم نگاه نکنید.

وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ (66) که این‌ها صبح چیزی ازشان باقی نمی‌ماند.

وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدْيَنَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (67) قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ (68) ماجراهای دردناک قوم حضرت لوط را در سوره‌ی هود کار کردیم. ماجرای حضرت لوط یک روضه‌ی اباعبدالله است در قرآن! به خاطر این که حتی حرمت‌های انسانی را هم نگه نداشتند. آیه‌ی اصلی‌اش در سوره‌ی هود است. مومن نیستید، لااقل یک مرد، یک آزاده در شما نیست که هر کاری را انجام ندهید؟

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَحْزُونِ (69) قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (70) قَالَ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (71) حاضر می شود دختران خودش را در اختیار پست‌ترین آدم‌ها قرار بدهد که جلوی منکری را بگیرد.

لَعْمُرُكَ إِنْهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (72) به جان تو سوگند این‌ها کور شده بودند در مستی‌شان. عمه به کسی می‌گویند که دچار کوری کامل شده.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ (73) فَجَعَلْنَا غَالِبَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ (74) إِنْ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ (75) این‌ها همه‌اش نشانه است برای آنهایی که اسم‌بین باشند. متوسم از همان ریشه‌ی اسم است. چه از ریشه س‌م و چه وس‌م، اشتقاق اکبر است. و معنی‌ش یک دلالتی است و برجسته‌شدنی است که چیز دیگری را نشان می‌دهد. متوسم کسانی اند که در عالم اسم‌بین هستند. یعنی نقاط دلالت خدا را می‌بینند.

وَ إِنِّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ (76) إِنْ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (77) وَ إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ (78) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنِّهُمَا لِبِإِمَامٍ مُّبِينٍ (79) وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ (80) وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (81) وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ (82) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ (83) گروه دیگری بودند که برای خودشان امنیتی دست‌وپا کرده بودند. و آنها هم همین‌گونه شدند. فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (84) کارهایی که کردند آن‌ها را بی‌نیاز نکرد.

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنْ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (85) اجلی که در اول سوره از آن صحبت شد بالاخره می‌آید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (86) وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (87) ما آن هفت آیه مثنایی و قرآن را نازل کردیم. هفت آیه مثنایی را می‌گویند سوره مبارکه حمد است. چون دوبار نازل شده است. سوره حمد به اندازه کل قرآن اهمیت دارد.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (88) پیامبر غصه نخور به خاطر کاری که آنها میکنند. و خضوعت را نسبت به مومنین داشته باش.

وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (89) بعد هم اعلام کن که من اندازنده‌ام

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (90) چه این که برای کسانی که آیات خدا را مقتسم کردند هم همین را گفتیم. یکی از دلایلی که اوایل سوره گفتیم حفظ قرآن از تحریف حفظ معنایی و محتوایی را هم دربرمی‌گیرد این آیات آخر است.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (91) آن‌هایی که قرآن را پاره پاره کردند. آیاتی که به دردشان نمی‌خورد را پاره می‌کردند و قرآنی را در اختیار بقیه می‌گذاشتند که آیات دیگر راداشت. این را به طور واضح در اسلام‌گرهای افراطی مثل داعش می‌بینیم.

قَوْ رَبِّكَ لَسَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ (92) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (93) یک روزی سوال می‌شوند از این کار.

فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أُعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (94) با این‌ها مرزهایت را جدا کن. إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (95) در مقابل همه‌ی این بی‌توجهی‌ها و استهزاءها ما کافی هستیم برای تو.

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (96) این‌ها همه در ضعف در توحید ریشه دارد. استهزاء رسول ریشه در نقص در توحید دارد.

وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (97) ما می‌دانیم پیامبر که چقدر سینه‌ات تنگ می‌شود به خاطر کارهایی که اینان می‌کنند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (98) تو پروردگارت را تسبیح کن و از سجده‌کنندگان باش.

وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (99) یقین به معنای باور به گزاره‌های ثابت عالم است. لذا واژه‌ی دارای مراتبی است. از این که کسی بر اساس آخرت زندگی کند بهش یقین می‌گویند تا این‌که همه‌ی حقایق را بعینه ببیند. مسیر از یقین تا یقین هم با عبودیت است. آدم‌ها انقدر باید عبودیت بکنند تا بتوانند ببینند. بحث کردنی و گفتگو کردنی نیست.

اگر آیات آخر را نگاه کنیم، موضوع جنگ است. آنها استهزاء و مبارزه می‌کنند و می‌گویند پیامبر! سینه‌ات تنگ نشود، ظاهراً باید آیات مبارزه بیاید، اما می‌گوید فسبح بحمد ربک. نشان می‌دهد در منطق خدا سجده کردن و عبودیت مساوی مبارزه با جریان باطل است. نشان می‌دهد در منطق خدا سجده کردن یک جور نه گفتن به نظام باطل است. از این جا معلوم می‌شود که جور دیگری سجده باید کرد. باید عبودیتی بکند انسان که نه‌ی محکمی به دشمن باشد.

جلسه‌ی آینده هم در سوره‌ی حجر هستیم. حداقل یکی از آیات شاخص را بررسی کنیم و آن را باز کنیم. و مصادیقی که آن کار هست و مصادیقی که آن کار نیست را فهرست کنیم. خودش و مقابلش را بسط بدهیم.